

## «خُسنی» یا «خُنثی»؟ تصحیح بیت‌هایی از دیوان خاقانی

مجید منصوری\*

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بوعلی سینا

(از ص ۱۴۵ تا ۱۶۰)

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۷/۱۱/۱۸، تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۸/۶/۲۳

علمی-پژوهشی

### چکیده

بیت‌های زیادی از دیوان خاقانی به سبب پیچیدگی‌ها و دقایق منحصربه‌فرد و نیز استفاده از واژگان غریب و به‌کارستن کلمات در حوزه معنایی متفاوت، دستخوش گشتگی و خوانش‌های اشتباه شده است. در عین حال، با توجه به همین گستردگی لغات و ترکیبات در شعر خاقانی، دیوان وی یکی از منابع اصلی فرهنگ‌نویسان قدیم برای استخراج لغات تازه و نیز شاهدهای شعری بوده است. مصححان دیوان خاقانی گهگاه با استفاده از همین فرهنگ‌های کم‌اعتبار، همانند جهانگیری، برهان، مجمع‌الفرس و نظایر آنها، بیت‌های مشکوک و بحث‌برانگیز خاقانی را تصحیح کرده‌اند و معنی آنها را نیز براساس همین فرهنگ‌ها ذکر کرده و در مواردی به خطا رفته‌اند. در این پژوهش، ضمن نگاه انتقادی به فرهنگ‌های لغت و با استفاده از شواهد متون کهن، پیشنهادهایی برای تصحیح سه بیت از خاقانی مطرح و نشان داده شده است که واژه «خُسنی=زن فاحشه» در دیوان خاقانی حاصل خوانش اشتباه «خُنثی=نرماده و مخنث» در چند بیت از دیوان اوست. آگاه‌نبودن به گستره معنایی «خُنثی» و «مخنث» از عمده دلایلی بوده که مصححان را از تشخیص ضبط اصلی دست‌نویس‌های دیوان خاقانی دور کرده است، حال آنکه توجه به تناسب‌های حاکم بین واژه‌ها و ترکیبات موجود در بیت‌ها و استفاده از مضمون‌های همسان در آثار خاقانی، یکی از راه‌های تصحیح شعر دیریاب اوست.

واژه‌های کلیدی: تصحیح، دیوان خاقانی، خُسنی، خُنثی، مخنث.

## ۱. مقدمه

بر پایه سخنان کم‌اعتبار فرهنگ‌های لغت، همانند برهان و جهانگیری و نظایر آنها، نمی‌توان واژه‌های مشکوک و مورد مناقشه متون را تصحیح کرد؛ چه برعکس، گهگاه باید براساس متون کهن ادب فارسی، خطاهای موجود در فرهنگ‌ها را اصلاح کرد؛ به عبارت دیگر، واژه‌های بسیاری در فرهنگ‌ها وجود دارد که یکسره حاصل خوانش‌های اشتباه از فرهنگ‌های قبلی و نیز نتیجه اصل قراردادن نسخه‌های مغلوط آثار ادبی و نیز فرهنگ‌های پیشین از سوی فرهنگ‌نویسان است. علامه قزوینی درباره کاستی‌های فراوان فرهنگ‌های لغت، چنین نوشته است:

«از همه جا بیشتر تصحیف در کتب لغت شده است و علت آن واضح است و آن اینست که در قدیم نه فقط حرکات و حروف را نمی‌گذاشتند، بلکه نقاط را نیز اغلب اهمال و مسامحه می‌کرده‌اند و در بسیاری از نسخ بسیار قدیمه که خود این‌جانب ملاحظه کرده است بسیاری از کلمات از نقاط عاری است و واضح است بعد از آن که طریقه اجازه و روایت متروک گردید و مردم علوم و فنون را از بطون صحف اخذ می‌کردند، نه از افواه رجال و کتب که حالش این‌طور بود که ذکر شد، یعنی بدون حرکت و بدون نقطه دیگر معلوم است تصحیفات تا چه درجه بسط پیدا خواهد کرد» (۱۳۵۴: ۸/۱۰).

مدوّنان فرهنگ‌های لغت به چند صورت فرهنگ لغت خود را تدوین کرده‌اند؛ روش نخست، بهره‌گرفتن از فرهنگ‌های پیشین و ترکیب آنها با یکدیگر؛ این روش در بیشتر فرهنگ‌های فارسی همانند فرهنگ جهانگیری، برهان قاطع و مجمع‌الفرس و... به کار رفته است و به همین علت، نویسندگان فرهنگ‌های بعدی غالب خطاهای فرهنگ‌های پیش از خود را نیز به فرهنگ خود وارد کرده‌اند که به غیر از این خطاها، در دست‌نویس‌های بعدی این فرهنگ‌ها، به سبب بی‌سوادی کاتبان، غلط‌های بسیار دیگری نیز به آنها راه یافته است که مدوّنان فرهنگ‌های بعدی هم به سبب استفاده از همین نسخه‌های مغلوط، خطاهای بسیاری را به فرهنگ خود منتقل کرده‌اند؛ از همین‌رو، هرچه زمان نگارش فرهنگ‌های فارسی به روزگار کنونی نزدیک می‌شود، از ارزش و اعتبار آنها نیز کاسته شده است. «تعداد کتاب‌های لغت در زبان فارسی البته کم نیست... تصحیف‌خوانی و تصحیح قیاسی و حدس و استنباط، عیب عمده شایع بین آنهاست. صرف نظر از لغت فرس اسدی... و از صحاح‌الفرس... مهم‌ترین این کتب، فرهنگ جهانگیری و سروری و برهان قاطع و فرهنگ رشیدی است. در آنها نیز مثل سایر کتب لغت تصحیف و غلط به قدری فراوان است که خواننده را مردد و مأیوس می‌کند» (زرّین‌کوب، ۱۳۴۱: ۱۷۲).

روش دوم فرهنگ‌نویسان در تدوین فرهنگ‌ها که با هدف افزایش گستره مدخل‌های آنها انجام می‌شده، استخراج واژه‌ها و ترکیب‌های جدید با استفاده از مطالعه متون ادب فارسی بوده است. این فرهنگ‌نویسان چون نسخه‌های منقح و مورد اطمینان از آثار گونه‌گون ادب فارسی در دست نداشتند، برپایه نسخه‌های مغلوط و آشفتۀ آثاری همانند شاهنامه، دیوان انوری، دیوان خاقانی و نظایر آنها با تصحیف‌خوانی و خوانش‌های اشتباه، شواهد جدید و مدخل‌هایی تازه و البته نادرست و بی‌پایه را به فرهنگ‌های خود وارد کرده‌اند که این خطاها به بیشتر فرهنگ‌های بعدی نیز راه یافته است؛ البته به همه اینها باید نداشتن دانش کافی این فرهنگ‌نویسان را هم افزود. برای نمونه می‌توان به واژه «پربرباروش/پربرناوش» اشاره کرد که در فرهنگ‌ها به معنی «فلک و آسمان» آمده (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «پربرباروش») و حاصل خوانش نادرست «پیر برناوش» در شعر نظامی است (ن.ک: منصور، ۱۳۹۱: ۱۵۷-۱۵۸). نیز مدخل «هرباسپ/هرباسپان» که در فرهنگ جهانگیری چنین آمده است: «هرباسپ: با اول مفتوح به ثانی زده و سین موقوف و بای عجمی، به معنی ستاره سیاره بود و جمع آن هرپاسبان باشد» (انجوی شیرازی، ۱۳۵۹: ۱۱۸۰/۱) و البته حاصل خوانش نادرست این مصراع خاقانی است: «هر پاسبان که طره بام زمانه داشت» (ن.ک: منصور، ۱۳۹۰: ۱۱۵-۱۱۷). این نوع ترکیب‌سازی و واژه‌سازی‌های فرهنگ‌ها برپایه اشعار خاقانی و سایر شاعران نمونه‌های بسیاری دارد (ن.ک: منصور، ۱۳۸۸: ۱۷۳-۱۹۶). همه این موارد و نمونه‌های موجود دیگر، از مواردی است که معیار برتری و ترجیح ضبط غریب بر ضبط ساده را به چالش می‌کشد و تاحدودی ثابت می‌کند که این قانون و معیار همیشه هم نمی‌تواند درست باشد.

در مجموع، بعد از مقدمات قبلی به این نتیجه می‌رسیم که برای تصحیح واژه‌های کم‌بسامد در متون کهن فارسی، نمی‌توان یکسره بر سخن فرهنگ‌نویسان اعتماد کرد. همان‌گونه که پیش از این اشاره شد، واژه‌های زیادی در فرهنگ‌ها وجود دارد که حاصل خوانش‌های نادرست فرهنگ‌های پیشین و نیز نسخه‌های مغلوط آثار ادب فارسی است؛ بنابراین، وقتی مصحح در ضبط یک واژه به سبب آشفتگی نسخه‌ها دچار تردید است، نباید به آنچه در فرهنگ‌ها آمده است، اعتماد کلی داشته باشد؛ چه، خود آن فرهنگ‌ها نیز ممکن است براساس همان نسخه‌های غلط، واژه‌های تازه و نادرستی ساخته و در خود جای داده باشند.

## ۲. تصحیح بیت‌های خاقانی

۱-۲

به روی زال و به سرخاب پنبه و ابره به حیز و خُشنی، این زال گشته، آن سرخاب (خاقانی، ۱۳۷۸: ۵۵)

در نسخه‌های مج (مجلس) و پا (پاریس) ضبط مصراع دوم چنین است: «مج: بحیز و خنثی این زال گشته و آن سرخاب، پا: بحیز و خنثی این زال گشته و سرخاب» (همان: حاشیه). تصحیح عبدالرسولی نیز مطابق با سجّادی است و ایشان در حاشیه بیت نوشته است: «خُشنی: به ضمّ اوّل، زن فاحشه» (خاقانی، ۱۳۱۶: ۵۶). سجّادی نیز در فرهنگ لغات و تعبیرات دیوان خاقانی، بیت مذکور را ذیل «خُشنی = روسپی» آورده است (۱۳۸۲: ۴۱۱/۱). استعلامی در شرح بیت می‌نویسد: «سوگند به روی پیرزن است که با پنبه سرخاب‌زنی و ابره هم جوان و زیبا نمی‌شود و مصراع دوم سوگند به مخنث، به روسپی» (۱۳۸۷: ۲۴۷/۱). برزگر خالقی نیز با پذیرفتن ضبط و معنی «خُشنی» چنین نوشته است: «سرخاب: سرخی و غازه و گلگونه‌ای باشد که زنان با سفیداب به روی خود مالند/ ابره: رویه لباس/ حیز: مخنث و نامرد. و گفته‌اند این کلمه فارسی است و هیز صحیح است/ خُشنی: زن فاحشه، روسپی» (۱۳۸۷: ۲۹۷/۱).

بیت در تصحیح کزازی نیز مطابق با تصحیح سجّادی است و فقط مصراع نخست آن چنین آورده شده است: «به روی زال و به سرخاب و پنبه و ابره» (خاقانی، ۱۳۷۵: ۸۲/۱). ایشان در شرح بیت می‌گوید:

«خُشنی: روسپی؛ بدکاره. سُرخاب: ریختی است دیگر از سهراب... سرخاب دیگر گلگونه‌ای است که به روی می‌مالند و یکی از هفت آرایش زنان بوده است. زال نخستین در معنی پیرزن است و زال دوم پدر رستم و نیای سهراب. در میان دو سرخاب و دو زال جناس تام به‌کاررفته است. سرخاب دوم با زال نخستین و زال دوم با سرخاب نخستین ابهام می‌سازند؛ نیز سرخاب دوم با پنبه و ابره. خاقانی، همچنان شوخ و شیرین‌گوی، در این بیت از نامردمان و روسپیانی سخن گفته است که لاف پهلوانی می‌زنند و خود را دستان زال و سهراب می‌خوانند» (کزازی، ۱۳۸۹: ۱۲۰).

ظاهراً کهن‌ترین فرهنگ لغت فارسی که در آن واژه «خُشنی» آمده، فرهنگ جهانگیری است: «خُشنی: با اوّل مضموم به ثانی زده، زن فاحشه را گویند. بندار رازی گفته: دشمن آل علی دانی که کیست/ آن پدر کشخان و مادر خُشنی است»<sup>۱</sup> (انجوی شیرازی، ۱۳۵۹: ۱۳۶۹/۲). غیر از جهانگیری، این واژه در برخی فرهنگ‌های بعد از آن وارد

شده و در نهایت به لغت‌نامه دهخدا نیز راه یافته است (ن.ک: دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «خنثی»): «خنثی: زن فاحشه. زن فاجره. زانیۀ روسپی. ناظم‌الاطباء. از فرهنگ جهانگیری از برهان قاطع: دشمن آل علی دانی که کیست/ آن پدر کشخان مادر خنثی است. بندار رازی؛ اوباش آفرینش و خنثی طبیعت‌اند (خاقانی). به روی زال و به سرخاب پنبه و ابره/ به حیز و خنثی این زال گشته آن سرخاب (خاقانی)» (همان).

به اعتقاد نگارنده، خنثی در هر سه بیت در مدخل دهخدا که آن هم برپایه فرهنگ‌های کم‌اعتبار همانند جهانگیری، سروری و برهان آورده شده، حاصل تصحیف‌خوانی واژه «خنثی» است؛ البته حتی می‌توان گفت که در این باره نسخه‌های دیوان خاقانی مشکل چندانی نداشته‌اند و هرکس اندک آشنایی با علم تصحیح متن داشته باشد، می‌داند که در نسخه‌های کهن تفاوت چندانی بین خنثی و خنثی از نظر نگارش وجود ندارد و چه بسا مصححان دیوان خاقانی براساس همین فرهنگ‌ها، خنثی را به خنثی بدل کرده‌اند.

دلایل تصحیف خنثی به خنثی متعدد است؛ نخست، چنان‌که گفته شد، آمدن این بیت‌های خاقانی در فرهنگ‌ها به‌عنوان شاهد «خنثی» است؛ دوم، شباهت نوشتاری این دو واژه است؛ سوم، احاطه نداشتن مصححان و شارحان به جنبه‌های مختلف معنایی «خنثی» و ارتباط آن با سایر اجزای ابیات است؛ و دلیل دیگر نیز این است که در مواردی نیاز بوده این واژه به‌صورت ممال خوانده شود. به‌زعم نگارنده ضبط درست بیت خاقانی این‌گونه باید باشد:

به روی زال و به سرخاب و پنبه و ابره      به حیز و خنثی، این زال گشته، آن سرخاب

البته بهتر است در این بیت «خنثی» به‌صورت ممال خوانده شود. دلایل تصحیح خنثی به خنثی در بیت پیشین متعدد است که در ادامه تحقیق درباره آنها به تفصیل بحث می‌شود.

«الْخُنْثَى: نه زن و نه مرد، آنکه هردو آلت دارد» (کرمینی، ۱۳۶۳: ۱/ ۱۹۹). در لغت‌نامه دهخدا براساس فرهنگ‌های مختلف فارسی به فارسی و عربی به فارسی، معنی‌های خنثی آورده شده است: «خنثی: کسی که او را آلت نری و مادگی هردو باشد. آنکه هردو آلت دارد. زن‌مَرده، آنکه هر دو اندام دارد، نه مرد، نه زن» (۱۳۷۷: ذیل «خنثی»). در مَهْدَبِ الْأَسْمَاءِ به معنی آنکه هیچ‌یک از دو اندام ندارد، آمده است (به نقل از همان نیز ن.ک: انوری و همکاران، ۱۳۸۲: ذیل «خنثی»). در این معنی اخیر و با توسع معنایی در آثار

ادب فارسی با مخنث و حیز (هیز) در موارد بسیاری به یک معنی به کاررفته است و در متون به یکدیگر عطف شده‌اند: <sup>۲</sup> «هیز: مخنث باشد و حیز نیز گویند و گروهی بغا را هم حیز گویند» (اسدی، ۱۳۶۵: ۱۱۴). «مخنث: آنکه از نظر جنسی خنثی است» (انوری و همکاران، ۱۳۸۲: ذیل «مخنث» و نیز ن.ک: دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «مخنث»). براساس بیت‌های زیر از سنایی و خاقانی، این موضوع بهتر روشن می‌شود:

اندر مضاف مردی و در شرط شرع و دین      چون خنثی و مخنث نه مرد و نه زن‌اند  
(سنایی، ۱۳۸۵: ۱۶۱)

در جهانی کونیه مرد است و نه زن      جز مخنث مرد کو یا زن کجاست؟  
(خاقانی، ۱۳۷۸: ۵۶۰)

گفتنی است که واژه خنثی در بیت پیشین از سنایی، مانند بیت مورد بحث از خاقانی و بیت‌های زیر، به صورت ممال خوانده می‌شود:

سرینجکی نه سیرت خرگوش خنثی است      ترس از هزبر دار در آن صورت نری  
(خاقانی، ۱۳۷۸: ۹۲۵)

گرچه از زن سیرتان کارم چو خنثی مشکست      حامله است از جان مردان خاطر عذرای من  
(همان: ۳۲۴)

نزاری قهستانی و خاقانی در بیت‌هایی صفت «نرماده» را برای «مخنثان» آورده‌اند که به خوبی آشکار می‌شود گاهی در متون کهن مخنث و خنثی معنایی شبیه به هم داشته‌اند:

در اصل منافقسی بود شاخی      بی‌بر، چو مخنثان نرماده  
(نزاری قهستانی، ۱۳۷۱: ۲/۳۳۷)

خرگوشک است خنثی زن مرد در دو وقت      هم حیض و هم زناش گهی ماده گه ترک  
(خاقانی، ۱۳۷۸: ۷۸۱)

مخنثان و هیزان، اهل جنگ و نبرد نبوده و نقش‌هایی همانند نقش زنان در جنگ‌ها داشته‌اند. در رساله اخلاق/الأشراف عبید زاکانی این دقیقه را به روشنی می‌توان دید:

«کدام دلیل روشن‌تر از اینکه هر جا عروسی یا سمعی یا جمعیتی باشد، مشتمل بر لوت و حلوا و خلعت و زر، مخنثان و حیزان و چنگیان و مسخره‌گان را آنجا طلب کنند؛ و هر جاکه تیر و نیزه باید خورد، ابلهی را یاد دهند که تو مردی و پهلوانی و لشکرشکنی و گرد دلاوری و او را برابر تیغ‌ها دارند تا چون آن بدبخت را در مضاف بکشند، حیزگان و مخنثان شهر شماتت کنان ... جنباند و گویند: تیر و تبر و نیزه نمی‌یارم خورد/ لوت و می و مطربم نکو می‌سازد. و چون پهلوانی را در معرکه بکشند، حیزگان و مخنثان از دور نظاره کنند و با هم گویند: ای جان خداوندگار حیز زی و دیر زی» (۱۳۴۳: ۱۶۵).

«اجتناب از اعنات شداید و اذعان طوارق، سیرت زنان و سریرت مخنثان است» (ملطیوی، ۱۳۸۳: ۴۸۶). در بیت‌های زیر نیز اهل مردانگی و جنگ‌نبودن مخنث و حیز دست‌مایه اصلی است:

سرنجکی نه سیرت خرگوش خنثی است	ترس از هزیر دار در آن صورت نری (خاقانی، ۱۳۷۸: ۹۲۵)
لاف مردی زنی و زن باشی	همچو خنثی مباح نرماه (سعدی، ۱۳۸۵: ۸۴۶)
مرد را ذوق از غزا و کرّ و فرّ	مر مخنث را بود ذوق از ذکّر (مولوی، ۱۳۶۳: ۴۲۳/۱)
خود مخنث را زره پوشیده گیر	چون ببیند زخم گردد چون اسیر (همان: ۳۹/۲)
عاذلانشان از وغا وا رانندند	تا چنین حیز و مخنث ماندند (همان: ۲۲۹)

در متون مختلف، نوعی تضاد بین پهلوانان و مخنثان وجود دارد؛ سام، زال، رستم، سهراب و نظایر آنها شخصیت‌هایی هستند که در مقابل حیزان و مخنثان قرار گرفته‌اند:

فلسفی مرد دین مپندارید	حیز را جفت سام یل منهید (خاقانی، ۱۳۷۸: ۱۷۳)
نه من دنبالشان دارم به پاسخ	نه جنگ حیز جوید گیو و بهمن (همان: ۳۲۰)
در وجود آمد بزرگی را پسر	نام، حالی، رستم کردش پدر نام بودش رستم حیز آمد او (عطار، ۱۳۸۶: ۲۶۱)
بتر از کاهلی ندارم چیز	کاهلی کرد رستم را حیز (سنایی، ۱۳۲۹: ۷۳)
چو زخم تیغ نباشد به جنگ نیزه و تیر	چه فرق حیز و مخنث ز رستم و جان‌دار (مولوی، ۱۳۸۶: ۴۰۲)
گر نبودی امتحان هر بدی	هر مخنث در وغا رستم بدی (مولوی، ۱۳۶۳: ۳۹/۲)

از دیگر دلایلی که ضبط پیشنهادی نگارنده را برای تصحیح بیت خاقانی تقویت می‌کند، عطف حیز و مخنث (خنثی) است. در فرهنگ‌های لغت غالباً در معنی لغات

مترادف با «حیز» و «مخنث»، این واژه‌ها به یکدیگر عطف شده‌اند؛ «سابوره: هیز و مخنث را گویند» (هدایت، بی‌تا: ۴۴۷)، «کولنگ: حیز و مخنث و پشت پای را گویند» (برهان، ۱۳۷۶: ذیل «کولنگ» نیز «غرچه») و «حیزگان و مخنثان از دور نظاره کنند و با هم گویند...» (عبیدزاکانی، ۱۳۴۳: ۱۶۵).

ز گلشن رخ تو گلرخان همی جوشند      چرا چو حیز و مخنث نه‌ای نظر نکنی

(مولوی، ۱۳۸۶: ۱۰۸۰)

چو زخم تیغ نباشد به جنگ نیزه و تیر      چه فرق حیز و مخنث ز رستم و جان‌دار

(همان: ۴۰۲)

عاذلأنشان از وغا وا راندند      تا چنین حیز و مخنث ماندند

(مولوی، ۱۳۶۳: ۲/۲۲۹)

با این اوصاف نیاز است بیت موردبحث در دیوان خاقانی را مجدداً براساس مواردی که مطرح شد، بررسی کنیم:

به روی زال و به سرخاب و پنبه و ابره      به حیز و خنثی، این زال گشته، آن سرخاب

(خاقانی، ۱۳۷۸: ۵۵)

باتوجه به مقدماتی که مطرح شد، تناسبات حاکم بر بیت و ارتباط میان مصراع‌ها به صورت مستحکم‌تر مشخص می‌شود؛ خاقانی در مصراع نخست، به صورت پیرزنی قسم خورده است که طبعاً نباید آرایش کند و با پنبه و ابره، سرخاب به چهره بمالد، اما چنین کرده است. در مصرع دوم، سخن از حیز و مخنثی (خنثی) است که نباید ادعای جنگاوری داشته باشند، اما آنها این ادعای جنگاوری را پیدا کرده‌اند. در مصراع دوم لَفّو نشر وجود دارد؛ حیز، زال و خنثی سرخاب (سهراب) شده است. بین سرخاب (غازه و گلگونه) در مصراع نخست و سرخاب (سهراب) در مصراع دوم جناس تام وجود دارد. همچنین این نوع از جناس بین زال (پیرزن) و زال (پدر رستم) برقرار است. خاقانی در بیت‌های دیگری این تناسب را به صورت صنعت ایهام بین زال و سرخاب به کار برده است:

از خون دل طفلان سرخاب رخ آمیزد      این زال سپید ابرو وین مام سیه‌پستان

(خاقانی، ۱۳۷۸: ۳۶۰)

افزون بر اینها ارتباطی بین خنثی و سرخاب گلگونه است: «چون آن اشمشیرا را بفروشد، مخنث بهای آن را به گلگونه و وسمه دهد» (مولوی، ۱۳۶۲: ۱۱۱). در بیت زیر از حدیقه سنایی که اتفاقاً به بیت خاقانی شبیه است، حیز در مقابل «زال زر» قرار گرفته که با «زال» به معنی پدر رستم و «زریر» به معنی برادر گشتاسب تناسب دارد؛ البته به

معنای دوم زریر، یعنی «گیاهی که از آن در رنگرزی استفاده کنند» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «زریر») نیز باید توجه داشت.

چون جهان حیز را امیر کند      زال زر روی چون زریر کند  
(سنایی، ۱۳۲۹: ۲۶۳)

۲-۲.

خشنی‌ام تا ریزه‌ریم‌آهنی      بر سر تیغ یمان خواهم فشاند  
(خاقانی، ۱۳۷۸: ۱۴۲)

سایر نسخه‌ها: «پا: خوش نیم. به همین شکل» (همان: حاشیه). بیت در تصحیح عبدالرسولی نیز همانند چاپ سجّادی ضبط شده است و ایشان در حاشیه آن نوشته است: «ریزه خبث‌الحدید. خشنی به ضمّ اول، زن فاحشه را گویند و در شرح، این بیت را چنین خوانده و معنی کرده: خس نیم؛ یعنی نادان و پست نیستیم. ریم‌آهن: چرک و ریم آهن که در زیر پتک بریزد» (خاقانی، ۱۳۱۶: ۱۰۷). بیت مذکور در تصحیح کزازی هم عیناً مطابق با تصحیح سجّادی است (خاقانی، ۱۳۷۵: ۱۴۷/۱). سجّادی در فرهنگ لغات و تعبیرات خاقانی، این بیت را ذیل «خشنی» آورده و به نقل از دهخدا آن را به معنی «زن روسپی و فاحشه» آورده است (۱۳۸۲: ۴۱۱/۱). استعلامی بیت را چنین شرح کرده است: «مجدالدین خلیل ارزش شمشیر گران‌بهای ساخت یمن را پیدا می‌کند و شعر خاقانی ریزه‌های زنگ آهن می‌شود و خاقانی می‌گوید: اگر من این شعر را شایسته عرضه کردن به او بدانم، چون یک خُشنی - روسپی - بی‌حرمتی کرده‌ام» (۱۳۸۷: ۵۰۰/۱). برزگر خالقی نیز بر اساس دهخدا لغات و ترکیبات را معنی کرده و البته به معنی کلی بیت اشاره‌ای نکرده است: «خشنی: زن فاحشه، روسپی / ریم‌آهن: چرک و کثافت آهن که در وقت گداختن در کوره می‌ماند و در پتک‌زدن از آن می‌ریزد، استعاره از شعر شاعر / تیغ یمان: تیغ یمنی، شمشیر تابان و درخشان، استعاره از ممدوح شاعر» (۱۳۸۷: ۶۰۲/۱). کزازی در شرح بیت نوشته است: «ریزه ریم‌آهنی استعاره از سروده اوست و تیغ یمان از ستوده وی. دو استعاره یکدیگر را می‌پرورند. خُشنی، در این بیت، به معنی روسپی و بدکاره است» (کزازی، ۱۳۸۹: ۱۷۹).

به فرض اینکه بپذیریم در بیت خاقانی «خُشنی» به معنی «فاحشه و روسپی»، ضبط درست و قابل‌اعتمادی است، دو مشکل اساسی در بیت وجود خواهد داشت؛ نخست اینکه بعید به نظر می‌رسد خاقانی جایگاه خویش را تا این حد پایین بیاورد که خود را با زنان روسپی و فاحشه مقایسه کند؛ دیگر اینکه حتی اگر بپذیریم که خاقانی سخنان

پیشین را گفته است، چه ارتباطی بین زن فاحشه و افشاندن ریم‌آهن بر سر تیغ یمانی وجود دارد؟ بی‌شک، در بیت خاقانی یک تصحیف و گشتگی رخ داده است. به نظر نگارنده بیت خاقانی را به گونه زیر می‌توان تصحیح کرد:

خنثی‌ام تا ریزه ریم‌آهنی بر سر تیغ یمان خواهم فشاند

که در آن «خنثی» را باید به صورت ممال خواند. خاقانی در مورد دیگری این واژه را به همین گونه به کار بسته است:

سرپنجگی نه سیرت خرگوش خنثی است ترس از هژبر دار در آن صورت نری  
(خاقانی، ۱۳۷۸: ۹۲۵)

برای دریافتن تناسب اجزای بیت مورد بحث و اینکه چرا خاقانی اگر ریزه ریم‌آهن را بر تیغ یمانی ترجیح دهد، به مانند خنثایان است؛ چنان که قبلاً اشاره شد، مخنثان و حیزان اهل جنگاوری نبوده‌اند و شمشیردادن به دست آنها در واقع، نوعی هزل و شوخی قلمداد می‌شده است. «مخنث را اگر شمشیر هندی خاص به دست افتد، آن را برای فروختن ستاند، یا کمانی پهلوانی به دست او افتد هم برای فروختن باشد؛ چون او را بازوی آن نیست که آن کمان را بکشد... و چون آن را بفروشد، مخنث بهای آن را به گلگونه و وسمه دهد» (مولوی، ۱۳۶۲: ۱۱۱).

ز باس کلک تو شمشیر فتنه باد چنان که تیغ بید نماید به چشم خنثی را  
(انوری، ۱۳۷۶: ۳/۱)

در قزاگند مرد باید بود بر مخنث سلاح جنگ چه سود  
(سعدی، ۱۳۹۲: ۸۸)

مرد را گلشن است سایه تیغ ورنه گیرد چو حیز راه کریغ  
(سنایی، ۱۳۲۹: ۴۷۶)

که در طبیعت خنثی تفاوتی نکند میان خنجر پولاد و دوک بیوه‌زنان  
(کتبی، ۱۳۶۴: ۹۳)

با این مقدمات دریافت مفهوم بیت مورد بحث آشکار می‌شود. حرف «تا» در مصراع «خنثی‌ام تا ریزه ریم‌آهنی»، به معنی «اگر» است (ن.ک. خطیب‌رهبر، ۱۳۶۷: ۲۶۸). خاقانی اگر آهن ناخالص و غیراصیل را بر آهن آب‌داده (تیغ یمانی) ترجیح دهد، خنثی و مخنث است؛ زیرا این مخنثانند که آنها را با تیغ و شمشیر آبدار یمانی کاری نیست. ریم‌آهن و تیغ یمان در این بیت‌های خاقانی نیز در برابر هم آورده شده است:

جان زنگ‌آلوده در صدرش به صیقل داده‌ام  
ز آن چنان ریم‌آهنی تیغ یمان آورده‌ام  
(خاقانی، ۱۳۷۸: ۲۵۸)

آن آهنم که تیغ تو را شایم از نکویی  
ریم‌آهنی نه‌ام که ز خود جوهری ندارم  
(همان: ۲۸۲)

و ظاهراً تناسبی است بین ریم‌آهن و خنثی (نامرد) در بیت مورد بحث از خاقانی. این دقیقه در بیت‌های زیر از سنایی مشهود است:

فرزند شعر من همه و خصم شعر من  
گویی نه مردم‌اند همه ریم آهن‌اند  
(سنایی، ۱۳۸۵: ۱۶۱)

به نزد چون تو بی‌حسی چه دانایی چه نادانی  
به دست چون تو نامردی چه نرم‌آهن چه روهینا  
(سنایی، ۱۳۸۵: ۵۵)

بیت پیشین از سنایی در تأیید سخنانی که درباره بیت خاقانی آورده شد، نقش بسزایی دارد. هرچند در متون مختلف «نرم‌آهن» به کاررفته، اما در بیت پیشین از سنایی احتمال تصحیف «ریم‌آهن» وجود دارد! البته در فرهنگ‌ها یکی از معنی‌های نرم‌آهن، «نامرد و زبون» آورده شده است (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «نرم‌آهن»). این بیت نظامی نیز قابل توجه است:

که در من چه نرم‌آهنی دیده‌ای  
که پولاد او را پسندیده‌ای؟  
(۱۳۸۸: ۱۷۵)

به نظر می‌رسد خاقانی و برخی شاعران دیگر، گهگاه ریم‌آهن را در معنی با نرم‌آهن یکسان می‌دانسته‌اند. این دو واژه هرچند توسط معنی یکسانی دارند، اما تاحدودی با هم متفاوت‌اند. در تحفه حکیم مؤمن آمده است: «آهن نر و ماده می‌باشد و نر او فولاد و ماده او نرم‌آهن است» (به نقل از دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «حدید»). قدما فولاد را نر می‌دانسته‌اند و آهن نرم را ماده (ن.ک: همان: أنيث). «سیف أنيث، نرم آهن باشد که ذکر فولاد بود تشبیها بالذکر و الانثی من الحيوان». (رازی، ۱۳۷۱: ۱۱۷/۶) و همین نکته اخیر، آوردن «ریم‌آهن = نرم‌آهن» به معنی آهن ماده در کنار «تیغ یمانی = آهن نر»، ضبط «خنثی = نرماده» را بیش از پیش تقویت می‌کند.

افزون بر همه مواردی که پیش از این گفته شد، رابطه دیگری بین خنثی (به معنی مخت، ناتوان در امور جنسی، نرماده) و ترجیح ریم‌آهن بر تیغ یمانی وجود دارد که آن را باید در کتاب‌های طبّی جست‌وجو کرد؛ «خبث الحديد: ریم‌آهن است، برد معده را قوت دهد... و اندر نبیذ کهن بجوشانند و آن نبیذ بدهند خون بواسیر باز دارد و خون حیض و آبستنی باز دارد و تقطیرالبول زایل کند و عذیوط را سود دارد» (جرجانی، ۱۳۴۵: ۶۳۷).

«عذیوط: کسی که وقت جماع حدث کند یا قبل از دخول انزالش آید.» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «عذیوط») و از کتاب‌های پزشکی کهن پیداست که از «ریم‌آهن = خبث‌الحدید» در درمان بیماری‌های زنان و امور جنسی و تقویت قوت باه استفاده می‌شده است. «معجون خبث‌الحدید: یمنع سیلان الرطوبات من منی و غیره... و ضعف آلات التناسل» (انطاکی، ۱۴۲۵: ۴۲۹). «خبث‌الحدید: ینفع من وجع الکلی و البواسیر و یزید فی الباه» (رازی، ۱۴۲۲: ۵۷۲/۷) (برای توضیحات بیشتر در این باره ن.ک: انصاری شیرازی، ۱۳۷۱: ۱۳۸).

## ۲-۳.

اوباش آفرینش و حشو طبیعت‌اند کالاً به دست حرص و حسد مرتهن نی‌اند  
(خاقانی، ۱۳۷۸: ۱۷۴)

در چاپ طهران چنین آمده است: «اوباش آفرینش و خشنی طبیعت‌اند» (خاقانی، ۱۳۱۶: ۱۱۲). عبدالرسولی در حاشیه همین بیت نوشته است: «خشنی: قحبه و فاحشه» و ضبط سایر نسخه‌های وی «وحشی، حشو» بوده است (همان: حاشیه). در تذکره هفت اقلیم نیز به صورت «وحشی طبیعت» آمده است (رازی، بی‌تا: ۳/ ۲۸۰). در لغت‌نامه دهخدا ذیل «خشنی»، یکی از شواهد، همین بیت خاقانی است که براساس تصحیح عبدالرسولی آورده شده است (۱۳۷۷: ذیل «خشنی»). کزازی نیز بیت را مطابق با تصحیح ضیاء‌الدین سجّادی آورده (خاقانی، ۱۳۷۵: ۲۱۴/۱) و البته در کتاب گزارش دشواری‌های دیوان خاقانی، آن را شرح نکرده است. استعلامی در توضیح بیت می‌نویسد: «اوباش آفرینش، یعنی مخلوقات پست؛ و حشو طبیعت، یعنی زوائد خلقت» (۱۳۸۷: ۵۸۴/۱). براساس مواردی که قبلاً اشاره شد، خشنی به احتمال قوی لغتی است بر ساخته فرهنگ‌نویسان؛ پس لاجرم این ضبط عبدالرسولی که به دهخدا هم راه یافته، خطاست. برای اصرار بر درستی ضبط سجّادی، یعنی «حشو طبیعت»، دلایل و شواهدی وجود دارد<sup>۳</sup> و درعین حال، شواهدی نیز وجود دارد که «خنثی طبیعت» را نیز تأیید می‌کند. در دیوان خاقانی و نیز در سایر آثار ادب فارسی شواهدی برای «خنثی طبع» وجود دارد که پذیرش این ضبط را تقویت می‌کند:

زان یکی خرس که بُد خنثی طبع      دیگری پیل که شد فسق پرست  
(خاقانی، ۱۳۷۸: ۸۳۶)

علت اینکه خاقانی خرس را خنثی طبع می‌داند، تربیت این حیوان برای رقصیدن در معرکه‌هاست؛ درست مثل رقصیدن مختّان که شواهدش قبلاً آورده شد:

به ریش تیس و به بینی فیل و غبغب گاو      به خرس رقص کن و بوزنینه لعاب  
(همان: ۵۴)  
موبه مو بیند ز صرفه حرص انس      رقص بی مقصود دارد همچو خرس  
(مولوی، ۱۳۶۳: ۷/۲)

«مخنت طبع، دیده تر با فروغ و همی جهد، تنگ پیشانی... گردن خمیده، بازپس می نگرد، سر و اطراف می جنباند» (رازی، ۱۳۶۲: ۴۲۳). «مردان نامرد مخنت طبع که نه مردند و نه زن - این سخن فرادست گیرند؛ نه از شریعت اندیشند و نه از قول خدای» (ژنده پیل، ۱۳۹۰: ۲۶۴). «اندر دلیل ها بر طبع و خوی مردم... مخنت طبع: دیده تر با فروغ، تنگ پیشانی، حرکت ابرو بسیار، سر و اطراف جنبان» (دنیسری، ۱۳۸۷: ۱۸۲). ظاهراً «طبع» در این شاهدها به معنی سرشت ذاتی برپایه جنسیت است. «خنثی را به علامت حکم توان کردن، که زن است یا مرد؟ ... و اگر نتوان دانستن، صبر باید کرد تا برسد، تا میل طبع وی چيست» (خمرکی، ۱۳۵۹: ۲۰۷).

با فحل قریحتم چه رزم آید      این پیرزنان طبع خنثی را  
(شفایی اصفهانی، ۱۳۶۲: ۲۶)

خاقانی در بیت‌هایی ترکیب «ماده طبع» را آورده است:

نیک داند که فحل دورانم      دلم از چرخ ماده طبع فگار  
(خاقانی، ۱۳۷۸: ۲۰۶)

عجب ترسانم از هر ماده طبعی      اگرچه مبدع فحلم درین فن  
(همان: ۳۱۸)

### ۳. نتیجه

فرهنگ‌های لغت فارسی از منابع مهمی است که نقش اساسی در تصحیح متون دارند و درعین حال، به علت تصحیف‌های فراوان و واژه‌سازی‌های ناروا که نتیجه خوانش‌های غلط آثاری همانند دیوان خاقانی است، گاه سبب به خطا افتادن مصححان متون مختلف شده‌اند. هرکسی اندک آشنایی با فرهنگ‌هایی همانند جهانگیری، رشیدی، برهان و نظایر آنها داشته باشد، می‌داند که اصلاً به آنها اعتمادی نشاید. از همین موارد است واژه «خنثی» که در فرهنگ‌ها به معنی فاحشه و روسپی است و شاهد آن نیز یک بیت از بندار رازی است که بعداً علی عبدالرسولی براساس همان واژه، خنثی را در دیوان خاقانی بدل به خنثی کرده و به تبع او در تصحیح‌های بعدی دیوان خاقانی نیز راه یافته است.

در این تحقیق بر پایه بررسی شواهد گونه‌گون نشان داده شد که خنثی در شعر خاقانی و برخی متون دیگر به سبب توسع معنایی به معنی مخنث و حیز آمده و آگاه‌نبودن فرهنگ‌نویسان و مصححان دیوان خاقانی به ارتباط بین خنثی و مخنث با شمشیر و رستم و زال و... سبب شده است که آنها در جست‌وجوی لغتی دیگر در فرهنگ‌ها برآیند و خنثی را به جای آن قرار دهند. از موارد دیگر به خطا افتادن مصححان، استعمال واژه «خنثی» به صورت ممال بوده است.

### پی‌نوشت

۱. دشمن آل علی دانی که کیست؟ آن پدر کشخان و مادر خنثی است (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «خنثی» و مدبری، ۱۳۷۰: ۳۶۹)

هرچند فقه‌اللغة این واژه مشخص نیست و ممکن است وجهی درست داشته باشد، اما به نظر می‌رسد در این بیت نیز «خنثی» حاصل اشتباه‌خوانش «خنثی» باشد. دوباره باید تکرار شود که ممال خوانده-شدن خنثی نکته‌ای است که احتمالاً سبب به خطا رفتن فرهنگ‌نویسان شده است. «کشخان» به معنی «مرد زن به‌مزد و غرزن» است (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «کشخان»). نکته قابل‌تأمل این است که اگر به پدر کسی چنین دشنامی داده شود، دیگر نیازی نیست برای مادر وی صفت «خنثی= فاحشه» آورده شود. به‌زعم نگارنده صورت درست مصراع «آن پدر کشخان مادرخنثی است» است؛ یعنی مادری خنثی و نرماده دارد! «خنثی انثی: هرگاه در خنثی حالت زنی بر حالت مردی غالب باشد، چنین خنثایی را خنثی انثی نامند. خنثی ذکر: هرگاه در خنثی حالت مردی بر حالت زنی غلبه داشته باشد، چنین کسی را خنثی ذکر نامند» (همان: ذیل «خنثی»).

۲. «خنثی: اصطلاح فقه؛ کسی که فرج زنان و [آلت] مردان، هر دو را دارد و آن را در اسلام احکامی است» (سجّادی، ۱۳۷۳: ۸۲۱/۲ و نیز ن.ک: خمرکی، ۱۳۵۹: ۲۰۵-۲۰۷).
۳. در عین حال، دلایل و شواهدی نیز وجود دارد که احتمال پذیرش ضبط «حشو طبیعت» را نیز تقویت می‌کند؛ البته باید در نظر داشت که برای ترکیب حشو طبیعت شاهد دیگری به‌دست نیامد. در شعر خاقانی ترکیب «حشو ارکان» آمده است:

نحس اجرام و وبال خلق و قلب عالمم      حشو ارکان و رذال دهر و دون کشورم

(خاقانی، ۱۳۷۸: ۲۴۹)

سجّادی در فرهنگ لغات خاقانی نوشته است: «حشو ارکان: زائد و آگنه ارکان و عناصر... و به معنی زائد و بی‌مصرف و بیهوده» (۱۳۸۲: ۳۶۰/۱). و در بیتی دیگر به صورت «خفته ارکان» آمده است که احتمال تصحیف «حشو» به «خفته» و اینکه هر دوی آنها تصحیف «خنثی» باشد، وجود دارد:

اگر بویی از جرعه بخشی فلک را      فلک چون زمین خفته ارکان نماید

(خاقانی، ۱۳۷۸: ۱۲۸)

## منابع

- استعلامی، محمد (۱۳۸۷)، نقد و شرح قصاید خاقانی براساس تقریرات استاد بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران، زوآر.
- اسدی طوسی، ابومنصور (۱۳۶۵)، لغت فرس، به تصحیح فتح‌الله مجتبابی و علی‌اشرف صادقی، تهران، خوارزمی.
- انجوی شیرازی، میرجمال‌الدین حسین (۱۳۵۹)، فرهنگ جهانگیری، به اهتمام رحیم عفیفی، مشهد، دانشگاه فردوسی.
- انصاری شیرازی، علی بن حسن (۱۳۷۱)، اختیارات بدیعی، تهران، شرکت دارویی پخش رازی.
- انطاکی، داود بن عمر (۴۲۵ق)، بغیة‌المحتاج فی‌المجرب من‌العلاج، بیروت، دارالفکر.
- انوری، علی بن محمد (۱۳۷۶)، دیوان، به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، تهران، علمی و فرهنگی.
- انوری، حسن و همکاران (۱۳۹۰)، فرهنگ بزرگ سخن، تهران، سخن.
- برزگر خالقی، محمدرضا (۱۳۸۷)، شرح دیوان خاقانی، تهران، زوآر.
- برهان، محمدحسین بن خلف تبریزی (۱۳۷۶)، برهان قاطع، به اهتمام محمد معین، تهران، امیرکبیر.
- جرجانی، اسماعیل بن حسن (۱۳۴۵)، الأعراض‌الطبییه و المباحث‌العلائیه، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- خاقانی، افضل‌الدین بدیل (۱۳۱۶)، دیوان، تصحیح و تحشیه و تعلیقات علی‌عبدالرسولی، تهران، سعادت.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۸)، دیوان، به کوشش ضیاء‌الدین سجادی، تهران، زوآر.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۵)، دیوان، به تصحیح میرجلال‌الدین کزازی، تهران، مرکز.
- خطیب‌رهبر، خلیل (۱۳۶۷)، دستور زبان فارسی، کتاب حروف اضافه و ربط، تهران، سعدی.
- خُمرکی، ابوالرجاء (۱۳۵۹)، روضة‌الفریقین، به تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، دانشگاه تهران.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷)، لغت‌نامه، تهران، دانشگاه تهران.
- دنیسری، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۷)، نوادرالتیادر لتحفة‌البهادر، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه و ایرج افشار، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- رازی، ابوالفتوح (۱۳۷۱)، روض‌الجنان و روح‌الالجنان فی تفسیر القرآن، به تصحیح محمدجعفر یاحقی و محمدمهدی ناصح، مشهد، آستان قدس رضوی.
- رازی، امین‌احمد (بی‌تا)، هفت اقلیم، تصحیح جواد فاضل، تهران، علی‌اکبر علمی.
- رازی، شهرداد بن ابی‌الخیر (۱۳۶۲)، نزهت‌نامه‌علائی، تصحیح فرهنگ جهان‌پور، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- رازی، محمدبن زکریا (۱۴۲۲ق)، الحاوی فی الطب، تصحیح هیثم خلیفه طعیمی، بیروت، دار الإحیاء التراث العربی.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۴۱)، «درباره لغت‌نویسی و دشواری‌های آن (۳)»، یغما، ش ۱۷۲، ۳۴۶-۳۵۰.
- ژنده‌بیل، احمد جام نامقی (۱۳۹۰)، انس‌التائیین، تصحیح و توضیح علی فاضل، تهران، توس.
- سجادی، جعفر (۱۳۷۳)، فرهنگ معارف اسلامی، تهران، کومش.
- سجادی، ضیاء‌الدین (۱۳۸۲)، فرهنگ لغات و تعبیرات خاقانی، تهران، زوآر.

- سعدی، مصلح‌الدین (۱۳۹۲)، *گلستان*، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، تهران، خوارزمی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۵)، *کلیات سعدی*، تصحیح محمدعلی فروغی، تهران، هرمس.
- سنایی، ابوالمجد (۱۳۸۵)، *دیوان*، به سعی و اهتمام مدرس رضوی، تهران، کتابخانه سنایی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۲۹)، *حدیقه الحقیقه*، تصحیح مدرس رضوی، تهران، سپهر.
- شفایی اصفهانی، شرف‌الدین حسن (۱۳۶۲)، *دیوان*، تصحیح و کوشش لطفعلی بنان، تبریز، شفق تبریز.
- عبید زاکنی (۱۳۴۳)، *کلیات*، به تصحیح پرویز اتابکی، تهران، زوآر.
- عطار، فریدالدین (۱۳۸۶)، *مصیبت‌نامه*، مقدمه و تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، سخن.
- قزوینی، محمد (۱۳۵۴)، *یادداشت‌های قزوینی*، به کوشش ایرج افشار، تهران، دانشگاه تهران.
- کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۸۹)، *گزارش دشواری‌های دیوان خاقانی*، تهران، مرکز.
- کتبی، محمود (۱۳۶۴)، *تاریخ آل مظفر*، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، امیرکبیر.
- کرمینی، علی بن محمد (۱۳۶۳)، *تکملة الأَصناف*، به کوشش علی رواقی و با همکاری زلیخا عظیمی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- مدتبری، محمود (۱۳۷۰)، *شرح احوال و اشعار شاعران بی‌دیوان*، کرمان، پانوس.
- ملطیوی، محمدغازی (۱۳۸۳)، *روضه العقول*، تصحیح و تحشیة محمد روشن و ابوالقاسم جلیل‌پور، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- منصوری، مجید (۱۳۹۱)، «چند واژه در فرهنگ‌های فارسی»، *ادب‌پژوهی*، ش ۲۰، ۱۵۵-۱۶۷.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۰)، «تحلیل دو واژه و ترکیب ساختگی در فرهنگ جهانگیری و برهان قاطع»، *فنون ادبی*، ش ۱، پیاپی ۴، ۱۱۳-۱۲۲.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۸)، «تأملی در برخی ترکیبات برهان قاطع»، *ادب‌پژوهی*، دوره ۳، ش ۹، ۱۷۳-۱۹۶.
- مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی (۱۳۶۳)، *مثنوی معنوی*، به همت رینولد الین نیکلسون، تهران، مولی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۶)، *کلیات شمس*، براساس چاپ بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران، هرمس.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۲)، *فیه‌ما‌فیه*، تصحیح و حواشی بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران، امیرکبیر.
- نزاری قهستانی، سعدالدین (۱۳۷۱)، *دیوان*، تصحیح مظاهر مصفا، تهران، علمی.
- نظامی، ابومحمد الیاس (۱۳۸۸)، *شرفنامه*، تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، تهران، قطره.
- هدایت، رضاقلی خان (بی‌تا)، *فرهنگ انجمن آرای ناصری*، تهران، کتاب‌فروشی اسلامیه.